

قدرت سیاسی، پول و فوتبال

شنبه ۴ تیرماه ۱۳۹۰

محمد فراگوزلو

در آمد

حاکمیت سیاست های مونتاریستی جهان را به تعفن بوی ناکی کشیده است که هر لحظه غیر قابل تحمل تر می شود. حالا دیگر رشوه و رانت های میلیاردی فقط در قراردادهای نفت و گاز جا سازی نمی شود. هر جا که بتوان پول پارو کرد؛ ردی و نشانی از فساد مالی دیده می شود. این فقط مقامات دادستانی ایران نیستند که از دستگیری مفسدان اقتصادی در همه ی حوزه ها از جمله نفت و شورای ایرانیان سخن می گویند و این البته فقط فوتبال ایران نیست که به گند تباهی آلوده است و به قول زنده یاد ناصر حجازی "کجای ما پاک است که فوتبال مان پاک باشد..." در سطح بین المللی نیز هر کجا بوی قدرت و پول به مشام می رسد فضاحتی نیز در کار است. بیهوده نیست که مارکس در "دست نوشته ها" با صراحتی کم مانند گفته بود:

"پول وفاداری را به بی وفایی، عشق را به نفرت، نفرت را به عشق، فضیلت را به شرارت، شرارت را به فضیلت، خدمت کار را به ارباب، ارباب را به خدمت کار، حماقت را به هوش و هوش را به حماقت تبدیل می کند." (کارل مارکس ۲۲۳:۱۳۸۲)

حتا در آن ترانه ی قدیمی ابرای ترکی "مشدی عبد" نیز دختران جوان از عاشقان خود می پرسند: "پولون وار؟" (یعنی پول داری؟) و چون می شنوند "دارم"؛ به می گویند!! "پولون وار گلرم..." (پول اگر داری می آیم...)

فوتبال ایران به تاسی از فضا و اخلاق طبقه ی حاکم بر کشور به گفته ی مدیران "نظمی"، "سپاهی" اش آغشته به انواع آلوده گی های مالی و غیره است. وقتی که در یک فوتبال درجه دوم آسیایی مانند فوتبال ایران - که تیم المپیک اش با آن همه هزینه به تیم جنگ زده ی عراق می بازد و حذف می شود و برای چهارمین سال پی در پی پشت دروازه ی المپیک می ماسد- چنین حجمی از فساد مالی و اخلاقی در جریان است که صدای همه را در آورده بسیار طبیعی ست که فوتبال جهانی با گردش مالی چند صد میلیارد دلاری - که رقم واقعی اش به درستی دانسته نیست - انواع کثافت های مالی را در خود انباشته باشد. اختصاص سهمیه ی برگزاری جام جهانی ۲۰۱۸ به روسیه تنها زمانی ممکن شد که پای مافیای کثیف آن به رهبری پوتین - مدووف به میان آمد و از همه چندش آمیز تر این بود که فیفا پذیرفت قطر میزبان جام ۲۰۲۲ باشد. حالا معلوم شده است که دلارهای نفتی برای قطری ها کارساز بوده و توانسته مهم ترین مسابقات ورزشی را به ديار شيخ نشینی ببرد که حتا در غرب آسیا نیز در هیچ سطحی صاحب ورزش نیست. به تدریج دانسته آمد که در این ماجرا حضرت بن همام (رئیس مستعفی کنفدراسیون آسیا) نقش افراد "خیر و نیکو کار" را ایفا کرده و به اعتبار چاه های نفتی متعلق به پدران شیخ قطر سر کیسه را شل فرموده است. بعد دانسته آمد که ماجرا فریه تر از این هاست و حضرت سب بلاتر هم از این خوان گسترده ی نعمت لقمه بی گرفته است!! و ماجرا زمانی سخت شگفت ناک شد که مسنولیت رسیده گی به این رسوایی مالی به هیاتی تحت ریاست "هنری کی سینجر" محول گردید. ناگفته معلوم بود که نتیجه ی تحقیق منجر به ابقای آقای رئیس خواهد شد. چنان که چنین نیز شد. تا آن جا که مارادونا به اعتراض در آمد که "فیفا چه افتضاح دیگری باید بالا می آورد تا بلاتر گورش را گم کند؟" باری در این نوشته که با مقالات سابق این قلم اندکی متفاوت است نگاهی تحلیلی و روایی خواهیم داشت به جذاب ترین پدیده ی اجتماعی معاصر یعنی فوتبال. ورزشی که زمانی مکانی مناسب برای گردآین جریان های چپ و کارگری بوده است و اینک به کل در اختیار الیگارشی قمار بازان و جنایت کران جهانی قرار گرفته است. ورزشی که می تواند در شهری مثل تبریز بیش از یک صد هزار نفر از فرودستان اقتصادی حاشیه نشین شهر و روستا را به استادیوم بکشد.

ورزشی که لیونل مسی اش از هر چهره ی سیاسی و اجتماعی و هنری محبوب تر و مشهورتر است....

۱- ایالات متحده آمریکا. اوایل دهه ی هفتاد میلاد.

سرمایه داری جهانی به رهبری امپریالیسم آمریکا، یله بر سودهای کلان و باد آورده ی جنگ جهانی دوم، سال های خوشی را سپری می کند. اروپا - و به ویژه آلمان و انگلیس - هنوز از خسارات ناشی از ویرانی های جنگ کمر راست نکرده اند. در بخش هایی از لندن و لیورپول و بیرمنگام آثار بمباران سنگین نازی ها به چشم می آید. مانند بروکسل. آلمان ها در شوک تجزیه و جدا شدن بخش شرقی خود خواب خوش آینده ی طلایی شکوفایی "مارک" را دوره می کنند و از این که دوران وحشت گشتاپو و اس اس را فرا پشت نهاده اند مسرورند. لهستانی ها مغموم از حضور دردناک اردوگاه های گاز، از پیوستن به پیمان ورشو شرمسار آند. و چک ها، در بُهت بهار خونین پراگ، تعداد تانک های روسی را - که در اطراف شهر ها به کمین آزادی سنگر گرفته اند - می شمارند و با عدد کشته گان استقلال و آزادی خواهی خود مقایسه می کنند. اردوگاه سوسیالیسم چند شقه شده است. پس از مرگ استالین و تیر باران بریا و برگزاری کنگره ی بیست و بیست و یکم حزب تلاش برای استقرار "دیکتاتوری پرولتاریا"ی "بلشویکی، متعاقب حاکمیت یک دوره ی خون بار سرمایه داری دولتی و انحطاط بوروکراتیک (از ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۰)؛ جای خود را به رویزیونیسم ناب **خروش چپی** راه رشد غیر سرمایه داری و دیکتاتوری بر پرولتاریا داده است. چین مانو - **چوئن لای**، یوگسلاوی. مارشال **تیتو**؛ آلبانی **انور خوجه**، ویتنام **هوشی مین**، سرود ناسازگاری و جدایی از اردوگاه مادر سر داده اند. ویتنام در شرف شکستن شاخ ابر قدرت آمریکاست. چپ های دنیا تصویری از **هوشی مین** را کنار عکس های **چه گوارا** و **مارکس** و **انگلس** آویخته اند. بمب افکن های B.52 آمریکایی یکی پس از دیگری در جنگل های هانوی سقوط می کنند و فریاد شادی ویت کنگ ها بر ترنم ترانه ی **هو! هو! هوشی مین** بر تن و جان درخشان انبوه درختان ریشه می افکند....

ایالات متحده آمریکا، اوایل دهه هفتاد در بحرانی خود ساخته دست و پا می زند. دموکرات ها و جمهوری خواهان به جان هم افتاده اند که ناگهان دومین حادثه ی مشابه اخطار می شود. لبخند تلخ **ابراهام لینکلن** - که در قابی نفیس کنار تابلوهای **ون گوگ** بر فراز اتاق های اصلی کاخ سفید نشسته است - با چهره ی جذاب **جان اف کندی** در می آمیزد تا کرکس های حامل پیام خون و جنون، آلمان و نیویورک و واشنگتن و تگزاس و کالیفرنیا را با سایه ی سیاه مرگ هاشور بزنند.... رسانه های وابسته به "CIA" ضمن طراحی سناریویی مضحک می کوشند با پرتاب توپ قرمز ترور به سرزمین سرخ ها، خطر روز افرون

مسکو را بر زمینه‌ی افزایش بودجه‌ی پنتاگون به زیر اگر اندیسمان ببرند و از افسران روستایی KGB - که فقط استاد حرفه‌ی اعتراف گرفتن از "روشن‌فکران" ناراضی‌اند - غول‌هایی بی‌شاخ و دم‌ی بسازند و با افزودن به هیمه‌ی آتش فروزان جنگ سرد شعله‌ی بحران را با شعاع فزون‌تری برافروزند! پس از ترور **جان اف‌کندی** برادر او (**رابرت**) نیز که آلترناتیو کم‌رنگی از سوی دموکرات‌ها به شمار می‌رود، به ترز مشکوکی کشته می‌شود. **بحران اقتصاد کینزی** نیز در راه است. اوایل دهه هفتاد میلادی، چرخ‌های دنیا به کام کنسرواتیست‌ها می‌چرخد... در این میان نام دو نفر بیش از همه‌ی مردان جمهوری‌خواه وارد ورد زبان‌ها شده است. **هنری کی‌سینجر** و **ریچارد نیکسون**. دو مرد تنومند با وجه مشترک بینی بزرگ و چهره‌ی سرد و خشن. **نیکسون** که صورت و سیرت‌اش به مراتب تلخ‌تر از **میمیک سیر (Sir) آنتونی هاپکینز فیلم نیکسون اولیور استون** است، اگرچه به ظاهر پرچم نفر نخست تازه واردان به کاخ سفید را به دست گرفته است، اما به واقع در محاسبات نظری و تئوریک و سیاست‌سازی، حداکثر فرد دوم به شمار می‌رود. مرد اول **هنری کی‌سینجر** است. مردم آمریکا هنوز از بُهت ماجرای ترور **کندی** و ضربه‌ی سقوط در جنگل‌های ویتنام رها نشده‌اند و سرو صورت و سینه‌ی خونین رییس جمهور دموکرات خود را که بر سینه‌ی "**ژاکلین**" آرام گرفته است فراموش نکرده‌اند. تصاویر جدید **ژاکلین** در جوار همسر جدیدش **اوناسیس** - پیر سرمایه‌داری که به کفکاری در کنار آهویی مانسته است - از کاخ سفید رخت بر بسته و مغلوب شهرت و جذابیت کم‌نظیر **مرلین مونرو** شده است. اگر زمانی **تی.اس. الیوت** بی‌توجه به مذمت شاعران چپ و جوان آمریکا و اروپا، دفتری از شعرهای‌اش را به ستاره‌ی بی‌چون و چرای **اروتیک سینمای غرب (جین فوندا)** تقدیم کرده بود، آنک در کنار همه‌ی قامت زیبایی **مرلین مونرو**، نویسنده‌ی بزرگ به اندازه‌ی **آرتور میلر** ایستاده بود.... در های سیاست و اقتصاد و فرهنگ در آمریکای دهه‌ی هفتاد بر پاشنه‌ی دیگری می‌چرخد!

تا این جای حکایت ما یادتان باشد و رشته‌ی کلام از کفتان بیرون نرود تا باز گردیم.

۲- **آمریکا. نخستین سال، ۱۹۷۰. آمریکای جنوبی در ابتدای شروع دهه‌ی جدید.**

مکزیک‌ها تمام شور آفرینی‌های **زاپاتا** را فراموش کرده‌اند و چشم و دل‌شان را فقط و فقط به ساق‌ها و سرهای فوتبالیست‌ها دوخته‌اند. در زندان **مکزیکو کالی**؛ زندانیان محکوم به حبس ابد پس از حذف تیم ملی **مکزیک** زندان را روی سرشان گذاشته‌اند. رییس زندان دستور می‌دهد برای رفع اغتشاش و بازگشت آرامش به زندان تنها رادیوی **یک** موج موجود در سلول "خطر" مصادره شود. **یک** ساعت بعد زندانیان عصبانی سر یکی از هم بندهای خود را گوش تا گوش می‌بُرند و با آن گل کوچک می‌زنند!! آن هم تیغی!! کاپیتان تیم بازنده موظف می‌شود مسوولیت قتل را بپذیرد. [هنوز **آندریاس اسکوپار** (مدافع تیم ملی کلمبیا) به جرم گل به خودی با ۱۲ گلوله‌ی مافیایی کوکابین و کازینو و شرط‌بندی به قتل نرسیده است. فوتبال بوی خون می‌دهد. هر جا که **انباشت سرمایه و سود** باشد. خون هم هست. پول و جنون هم]. بیرون از زندان **مکزیکو کالی** در شهرهای **مکزیک** غوغای شگفت‌ناکی برپاست. آلمان‌ها در **یک** مارتون پر گل مغلوب ایتالیایی‌ها می‌شوند. این‌بار در عرصه‌ی جدید از جنگ اجتماعی؛ متحدان جنگ سابق علیه هم صف بسته‌اند.

روزگار وحدت **هیتلر و موسولینی** به پایان رسیده است. **فرانتس بکن بائر** جوان با دست شکسته و گچ بسته به میدان می‌رود تا **گرد مولر** گل زن اول آلمان‌ها باشد. اما ایتالیای **فاکتی** پیروز نبرد است تا رم عصر باشکوه سزارها را تا صبح جشن بگیرد. رم دیگر "شهر بی دفاع" نیست. در مسابقه‌ی متفاوت همه‌ی ستاره‌های دنیا جمع شده‌اند تا از میان آنان خورشید **ادسون دوناسیمنتو آرانس** مرواریدی سیاه به نام "**پله**" را به صفحه‌ی اول دفتر غول‌های جادویی مستطیل سبز سنجاچ کند. **توستایو، جرسون، کارلوس آلبرتو** و دیگران هم هستند، اما زیر شعاع پر فروغ **پله** رنگ باخته‌اند. ذهن همه‌ی انگلیسی‌ها معطوف صید مروارید سیاه است. پشت منطقه‌ی **جریمه**، سفید پوش‌های **مغرور** - مدافعان **قهرمانی** دور قبل (لندن ۱۹۶۶) - مروارید طلایی پوش را محاصره می‌کنند. توپ حلقه‌ی محاصره را می‌شکنند و به **جرزینهو** می‌رسد تا مغلوب نهایی **گوردون بنکس** باشد. **برزیل و ایتالیا** در **فینال جام جهانی ۱۹۷۰** در مقابل هم صف می‌بندند.... در تهران ساعت ۴ صبح است و به غیر از شیفته‌گان فوتبال و **چریک** هایی که هر لحظه ممکن است در یک فرار ساخته گی پشت تپه های **اوین تیرباران** شوند، همه **خوابیده‌اند**. در زندان پشت قوطی سیگار رفیق **چریکی** با **خاطره ی پویان** وبه یاد نیما می نویسد "**غم این خفته ی چند؛ خواب در چشم ترم می شکنند**" جام ژول ریمه تا ۹۰ دقیقه‌ی دیگر در **دستان مسافران** سرزمین قهوه آسمان استادیوم **آزتک** **مکزیک** را **طلا باران** خواهد کرد. تمام آمریکا تا صبح بیدار می‌ماند و با مردم فقیر ریودو ژانیرو و **سانوپولو** آجو می‌نوشد و می‌رقصد. ژول ریمه تمام می‌شود تا عصر دیگری آغاز شود.

۳- ایالات متحد آمریکا.

همه‌ی مردان ریاست جمهوری، که ساعتی پیش برای تماشای مسابقه‌ی **فینال** **گرد آمده** بودند متفرق می‌شوند. **کادیلک‌ها** و **پونتیاک‌ها** **لیموزین** های سیاه از کاخ سفید فاصله می‌گیرند. فقط **یک** اتوموبیل با چند مرد مسلح در پارکینگ موقت مانده است. **رولز رویس** انگلیسی. و فقط یکی از همه‌ی مردان ریاست جمهوری سوار **اتوموبیل** انگلیسی نقره‌ای می‌شود. **هنری**

کی سینجر. او مانده است. در اتاق ویژه‌ی خود در کاخ سفید. او درمانده است. ذهن **کی سینجر** سخت مشغول اندیشه‌ی دیگری است او با خود می‌اندیشد چه‌گونه می‌شود ناگهان همه‌ی شرکت‌های بزرگ مالی برای خرید تصویر پله و نصب آن روی **کالاها**ی خود از یکدیگر پیشی می‌گیرند. از کوکاکولا تا فورد چهره دیگر کسی به سراغ ستاره‌گان هالیوود نمی‌رود؟ مگر نه این که **کریک داگلاس** با **اسپار تاکوس هاوارد فاوست** برای همیشه جاودانه شده است و **چارلتون هوستون** با **ایل سید** و **بن هور** و ده فرمان؟ یعنی هالیوود با تمام جاه و جلال‌اش مغلوب فیفا شده است؟ چرا نه؟ باور نکردنی است. اما **کی سینجر** از محافظه‌کاران واقع‌گرا و البته عمل‌گرا است. پس باور می‌کند. باور از نظر او یعنی قبول و پذیرش واقعیت و تمهیدی برای کاریست آن در عرصه‌های فراوان سرمایه‌داری. پس باید باور کرد و به سرعت دست به کار شد

۴- هنوز کسی از بدبین‌ترین شهروندان ایالات متحد نیز تصویر ماجرای واترگیت را به مخیله‌ی خود راه نداده است. هنوز دو روزنامه‌نگار و اشنگتن پست مسیر نفوذ به ستاد انتخاباتی جمهوری خواهان را مرور نکرده‌اند. **جرالد فورد** مرد کوچکی است. در قیاس با رییس جمهوری معاون او در میان سیاستمداران چندان مطرح نیست. (مانند همین دکتر حسن حبیبی و محمد رضا رحیمی خودمان!!!). **حتا کی سینجر** نیز گمان نمی‌کند آینده‌ی رییس بزرگ مرعوب حوادثی خواهد شد که قدرت فوتبال ذهن **کی سینجر** را از رویاهای شیرین انباشته است. "اگر فوتبال با هالیوود جمع شود، آن‌گاه سرمایه‌داری ایالات متحد آمریکا تمام جهان را بدون شلیک یک گلوله فتح خواهد کرد."

۵- پس از بایگانی شدن جام ژول ریمه، دوران دیگری با جام جهانی فوتبال آغاز می‌شود. اقتصاد آلمان غربی در حال شکوفایی است. مارک در اروپا حرف اول نظام پولی و بانکی را می‌زند. پیمان ورشو در آستانه‌ی ورشکستگی است. آلمان شرقی - یکی از مقروض‌ترین اعضای این پیمان - در گرداب بحران دست و پا می‌زند. لهستان نیز. آلمان غربی با **هلموت شون** و دستیارش **یوپ دروال** به فرماندهی **فرانتس بکن بائر** سودای سروری بر اروپا و جهان را در سویدای وجودش پرورش می‌دهد. آلمان غربی میزبان مسابقات جام جهانی ۱۹۷۴ است. دور مقدماتی. در جریان یک مسابقه‌ی محاسبه شده آلمان غربی مغلوب آلمان شرقی می‌شود تا در بازی‌های بعدی مقابل برزیل و هلند قرار نگیرد. آن سوی دیوار برلین مردم زحمت کش به یاد فتح دیوار از سوی **بلشویک ها** هورا می‌کشند. پس از درخشش **ژاکس تیم ملی هلند** با **رینوس میشل** و گول‌هایی همچون **یوهان کرویف**، **نسکنس** و **رپ** به جام جهانی آمده است تا برای اولین بار بر سکوی نخست فوتبال بایستد. نسل طلایی برزیلی‌ها خود را به باز نشسته‌گی زود رس سپرده‌اند. فقط **ریوه لینو** مانده است. **فرانچسکو مارینهو** و **لیانو** نیز به جمع جدید اضافه شده‌اند. آرژانتین و برزیل در مجموع شش گل (۴ و ۲ تا) از هلند دریافت می‌کنند تا نارنجی‌ها خود را در فینال ببینند. آلمان‌ها در زمینی مرداب گونه دژ لهستان **کازیمیرز دینا** و **لاتو** و **ژارماخ** و **توماشفسکی** را در هم می‌شکنند. هنوز بحران ناشی از اعتصاب کارگران کشتی‌سازی تصویر **نخس لخ** و **السا** را به روی جلد تایمز و نیوزویک نکشیده است. فوتبال لهستان با همه‌ی دانش و پزشکان فیزیوپاتولوژیست‌اش مغلوب اراده‌ی برتر ژرمن‌ها می‌شود و سرانجام ۴۵ ثانیه بعد از این که **جک تیلور** سوت مسابقه‌ی فینال را به صدا در می‌آورد، **برتی فگتس** - در میان ناباوری تماشاگران مونیخی و میلیون‌ها ببیننده‌ی تلویزیونی - و در شرایطی که هنوز توپ به پای آلمان‌ها نخورده است - **کرویف** جادوگر را در محوطه‌ی جریمه سرنگون می‌کند تا **نسکنس** توپ را از همان جایی وارد دروازه سازد که **سپ مایر** ایستاده بود ... پایان مسابقه اما حکم دیگری را رقم می‌زند تا باواریای آلمان اولین برنده‌ی جام جهانی جدید باشد ...

۶- هنوز یک هفته از جشن ژرمن‌ها نگذشته که **هنری کی سینجر** تصمیم نهایی خود را گرفته است. در ایالات متحد، فوتبال هرگز ورزش مطرح و محبوبی نبوده است. آن سال‌ها همه‌ی حوادث ورزشی آمریکا در مسابقات بوکس سنگین وزن حرفه‌یی خلاصه می‌شد. در مدیسن اسکوئر گاردن نیویورک. جایی که **کاسیوس** رنگین پوست مسلمان شده در اوج محبوبیت با نام **محمد علی کلی** وارد رینگ می‌شد و با آن رقص پای طلایی حریفان گردن کلفتی همچون **جو فریزر** و **جورج فورمن** را ناک اوت می‌کرد تا فقیران و سپاهان محله‌های هارلم و برانکس با انگیزه‌تر از همیشه یکی پس از دیگری وارد رینگ بوکس و بسکتبال و موسیقی جاز می‌شدند. لیگ NBA و بزرگانی مانند **مایکل جوردن** بیست سال پس از **محمد علی کلی** به وجود آمدند. **بی بی کینگ** (اسطوره‌ی موسیقی سپاهان) از همان زمان پخته شد و **باب مورلی** همان هنگام ترانه‌ی مشهور **I shot the sheriff** را خواند. آمریکاییان به جز بوکس حرفه‌یی و بسکتبال و جاز خوره‌ی راگی نیز هستند، اما فوتبال، نه! هرگز. **کی سینجر** با خود می‌اندیشید نسل طلایی هالیوود در حال فراموشی است. **مرلین مونرو** مرده بود و پیش از او **همفری بوگارت**. بوسه‌ی داغ **برگمن** در کازابلانکا برای فرودستان جذاب نبود. کسی دیگر کلبه‌ی عموتام نمی‌خواند. **مارتین لوتر** فراموش شده بود. **باراک حسین تیله** بازی می‌کرد. بوکس حرفه‌یی نیز پس از **کلی** حرف تازه‌یی برای گفتن نداشت. با این همه دره‌ی سیلیکن با حضور شاخص‌ترین متخصصان تکنولوژی اطلاعات (IT) در حال شکل بندی بود. جایی که امثال **بیل گیتس** را پرورش می‌داد. **کی سینجر** اما به حربه‌ی فوتبال می‌اندیشید. دوروز پس از قهرمانی آلمان‌ها، جلسه‌یی با حضور

صاحبان کارتل‌ها و تراست های نفتی تشکیل شد تا **کی‌سینجر** دغدغه‌های خود را به میان نهد و آرزوهای سرمایه‌داری دولت محافظه کار آمریکا را در زمین فوتبال نشان دهد. فوتبال با تمام جاذبه‌های اش می‌توانست زیان‌دهی زرادخانه‌های پنتاگون و سقوط احتمالی نرخ سود و ورشکسته گی ناشی از اضافه تولید را جبران کند. همان روز بازرگانان بزرگ ایالات متحده با توضیحات **کی‌سینجر** مجاب شدند که بخشی از دلارهای خود را به حساب فوتبال واریز کنند. و چنان بود که **پله** و **فرانتس بکن بائرو یوهان کرویف** در اوج قدرت و محبوبیت به ایالات متحد رفتند تا مگر فوتبال آمریکا جان بگیرد. اما این تصمیم‌سازی‌های کافی نبود. کمتر از یک ماه بعد زمانی که **ژانوه‌اوه لانتز** برزیلی (رییس وقت فیفا) در شهر ژنو گوشی تلفن را به دست گرفت تا از سوی رییس دفتر وزیر امور خارجه‌ی آمریکا به منظور یک جلسه‌ی مهم به آن کشور فراخوانده شود، فیفا دو میزبان بعدی جام را نیز تعیین کرده بود! ۱۹۷۸ آرژانتین و ۱۹۸۲ اسپانیا. هاوه‌لانتز که به عنوان میهمان ویژه‌ی آقای وزیر از در مخصوص وزارت امور خارجه‌ی آمریکا وارد شده بود، فقط ۱۵ دقیقه در اتاق انتظار معطل ماند. و بعد وقتی که در صندلی راحتی تشریفاتی گوشه‌ی دفتر وزیر نشست و **کی‌سینجر** را - که از پشت میز کنار آمده بود - روبه‌روی خود دید و از آقای وزیر شنید: «عالی جناب! شما و همکاران‌تان در فیفا باید ترتیبی بدهید که در آینده‌ی نزدیک ایالات متحده‌ی آمریکا میزبان جام جهانی فوتبال باشد. باید ...» << هاوه لانتز از فرط حیرت در عمق صندلی راحتی فرو رفت و بدون آن که قصد مخالفتی داشته باشد گفت: «آخر جناب وزیر! آمریکا که فوتبال ندارد. میزبان جام جهانی باید ... شما حتا لیگ هم ندارید...». **کی‌سینجر** ابرو در هم کشید و بلند شد و در حالی که وانمود می‌کرد جملات معترضه‌ی رییس بزرگ را نشنیده است، حرف‌های او را برید و گفت: «ما با تمام امکانات‌مان از ایقای شما در این مقام دفاع خواهیم کرد. ما آماده‌ایم به نظرات کارشناسان شما درباره‌ی راه‌اندازی لیگ حرفه‌ی و تأسیس استادیوم‌های مجهز گوش کنیم. ویلیامز [رییس دفتر وزیر] ترتیب بقیه‌ی کارها را خواهد داد...». همه‌ی مذاکره یا گفت و گو در کمتر از ۵ دقیقه تمام شد. روز بعد سخن‌گوی فیفا اعلام کرد: «فیفا آماده است تا پیش‌نهاد آمریکا برای برگزاری مسابقات جام جهانی ۱۹۹۴ را مورد مطالعه و بررسی جدی قرار دهد.»

۷- **آخرین تیم ملی روسیه** تحت عنوان اتحاد جماهیر شوروی با پرچم سرخ‌ها در آلمان حاضر شده است. به قصد شرکت در جام ملت‌های اروپا. آنان با «داسایف» دروازهبانی از جنس **لئو یاشین** به فینال می‌رسند تا در مقابل هلندی‌ها بایستند. هلند با مثلث **مارکوفان باستن؛ فرانک ریکارد و رود گولیت** و به رهبری مربی صاحب سبکی به نام **رینوس میشل**، سنگر روس‌ها را پیش از فرا رسیدن اصلاحات بورژوازی گلاستوستی و پروسترویکایی **گورباچف** فرو می‌ریزد. ضربه‌ی سر چکشی **گولیت** و شوت بی‌مانند **فان باستن** از نزدیکی خط کرنر کار روس‌ها را یک سره می‌کند. حالا دیگر سورینامی‌های هلند به ستاره‌های بزرگ جهان فوتبال تبدیل شده‌اند. مثلث قدرت با دلارهای فراوان مافیا به ایتالیا می‌رود تا همای اقبال روی شانه‌ی آتمیلان در استادیوم **جوزفه مناتزا** (سن‌سیرو) بنشیند. نام **سیلیویو پرلوسکونی** چنان اوج می‌گیرد که **اریگوساچی** (سرمربی) و **فابیوکاپلو** (دستیار) آت میلان در برابر چشمان اعضای هیات مدیره، کفش‌های او را جفت می‌کنند. حالا دیگر برلوسکونی نخست وزیر سرزمین چکمه‌ها شده است. میلانی‌ها قهرمان اروپا. و بدین‌سان پس از سال‌ها میزبانی جام جهانی ۱۹۹۰ به ایتالیا می‌رسد. در کنار درخشش باشگاه میلان و تیم ملی هلند بعد از **یوهان کرویف** و برادران **کرول**؛ نوبت به کودک گرسنه‌ی سورینامی می‌رسد تا زمین فوتبال را به زمینه‌های سیاست دموکراتیک و دفاع از آزادی پیوند زند. **رودگولیت** به دفاع از **نلسون ماندلا** دروازه‌های آپارتاید را یکی پس از دیگری فرو می‌ریزد. در ایران **احمد شاملو** به پاس مقاومت **ماندلا** در زندان نژاد پرستان **یان اسمیت** شعر سپاس‌گونه‌ای می‌سراید:

«تو آن سوی زمینی در قفس سوزانات/ من این سوی/ و خطر رابط ما فارغ از شایبه‌ی زمان است / کوتاه‌ترین فاصله جهان است. / زی من به اعتماد دستی درازکن/ ای همسایه‌ی درد ...» [**احمد شاملو** (۱۳۸۲) ، دفتر اول: شعرها، تهران: نگاه - ص: ۹۴۱]

و در اروپا **رود گولیت** به سبک اعضای فعال جنبش ضد کوکلاس کلان موهای خود را می‌بافد و علیه تمام ژانرهای نژاد پرستی وارد صحنه‌ی مبارزه می‌شود و برای آزادی **نلسون ماندلا** گل می‌زند.

۸- **فالکلند. جزیره‌ی مالویناس.** قوی‌ترین نیروی دریایی جهان با پرچم انگلستان برای تصرف این جزیره در مقابل ناوهای ضعیف آرژانتینی صف بسته است. دیپلماسی چانه‌زنی خیلی زود به بن‌بست می‌رسد تا توپ‌های چند ناو غول‌آسای انگلیسی در عرض کمتر از دو روز هم مالویناس را اشغال کنند و هم ژنرال‌های آرژانتین را تحقیر. درحالی که اراده‌ی ملی آرژانتینی‌ها به شدت مجروح شده بود جام جهانی ۱۹۸۶ فرا رسید و این بار دو کشور آرژانتین - انگلیس در عرصه‌ی جدید رودروی هم ایستادند. همه‌ی شواهد حاکی از آن بود که هنگام تلافی شکست جنگ فالکلند سر رسیده است. دو کشور در مسابقه‌ی حساس نیمه نهایی به هم خوردند تا جنگ نظامی چهره‌ی خود را در زمین فوتبال و این بار در برابر چشمان میلیون‌ها بیننده تلویزیونی، به نمایش بگذارد. ناجی آرژانتینی‌ها در این جنگ برابر مردی کوتاه قد و عضلانی با موهای

مجعد بود. **دیه‌گو آرماندو مارادونا**. زمانی **مارادونا** از میانه‌ی زمین صاحب توپ شد و مردان انگلیسی را یکی پس از دیگری درو کرد و پس از عبور از سنگربان مغرور و پیر آنان (**پیتر شیلتون**)، آخرین دژشان را فرو ریخت و دقایقی بعد بالاتر از مدافعان بلند قد انگلیسی‌ها به پرواز در آمد تا با ضربه‌ی فانتزی دست - به دور از چشمان قاضی میدان - همه‌ی مردان انگلیسی را به تلافی شکست فاکند تحقیر کند، مردم آرژانتین در حالی که صلیب می‌کشیدند و دعای شکر می‌گفتند، به این آموزه‌ایمان آوردند که **"مارادونا"** دست [انتقام] خداست" (**Hand of God**). >خدایا از این که مارادونا را به ما داده یی سپاس گزاریم .< بعد از این پیروزی بود که **کارلوس مین** رییس جمهور وقت آرژانتین شخصاً به دیدار مارادونا رفت. **"مین"** که سیاست‌مداری تلخ و تند خو بود و به جز وزیر کشور، هیچ يك از اعضای کابینه را خارج از وقت مقرر نمی‌پذیرفت، به رییس دفترش (**خوزه مندوزا**) دستور اکید داده بود هر لحظه - گاه و بی‌گاه - اگر مارادونا تماس تلفنی گرفت و یا قصد ملاقات کرد بی‌درنگ او را وصل کند. دوسال بعد **فیدل کاسترو** از **مارادونا** به منظور بازدید از کوبا دعوت کرد. به سال ۱۹۹۱ - يك سال پس از آن که آرژانتین در فینال جام جهانی به دنبال يك پنالتی مشکوک مغلوب آلمان **فرانتس بکن** پانر شد - بار دیگر **مارادونا** با دعوت صمیمانه‌ی **کاسترو** به هاوانا رفت تا پیراهن شماره‌ی ۱۰ او در کنار **کلاه ارنستو چه‌گوارا** زینت بخش خاطرات و یادمان های تلخ تاریخی آمریکای جنوبی باشد. شخصیت **مارادونا** اگر چه بعدها مغلوب مافیای افیون و کوکائین شد - ماجرای که گفته می‌شد پس از قهرمانی ناپلئونی توسط مافیای ایتالیا صورت بسته است - اما با تمام این اوصاف و با وجودی که **دیه‌گو** بارها برای ترك اعتیاد به کوبا رفته و تا آستانه‌ی مرگ شتافته، اما نام او برای همیشه در قلب چپ‌های جهان جا خوش کرده است. کم و بیش مانند **زاپاتا**، **بولیوار**، **چه‌گوارا**، **حمید اشرف** و ...

۹- **ایالات متحد آمریکا**. ۱۹۹۴. جام جهانی فوتبال. حسَب ظاهر دو دهه تلاش **کی‌سینجر** و سرمایه‌داران آمریکایی نتیجه داده است و جام جهانی فوتبال در کشوری برگزار می‌شود که در تمام طول تاریخ خود حتا يك فوتبالیست درجه سوم نیز نداشته است. تیم آمریکا ناپلئونی صعود می‌کند تا در مرحله‌ی حذفی با **تک گل روماریوی** برزیلی حذف شود. چهار سال بعد - جام جهانی ۱۹۹۸ فرانسه - تیم آمریکا با دو گل از تیم فوتبال ایران هم شکست می‌خورد تا در همان مرحله‌ی ابتدایی دست از پا درازتر باز گردد. نه **کی‌سینجر** و نه **دیک چنی** که تمام توجه خود را معطوف به گسترش فوتبال کرده بودند ، به نتیجه‌ی مورد نظر نرسیدند. آنان و حامیان‌شان با این فرضیه‌ی درست به میدان آمده بودند که بعد از صنعت نفت، اسلحه و مواد مخدر در فوتبال بیش‌ترین گردش مالی صورت می‌گیرد. کم و بیش سالانه رقمی بالغ بر هشتصد میلیارد دلار بدون مالیات. بدون احتساب ارزش افزوده. مبلغی نجومی، **زین الدین زیدان**، پانزده سال پیش با قیمت ۶۰ میلیون دلار به رئال مادرید رفته بود. دقیقاً معادل بهای يك فروند جت F.14. رئال مادرید برای جذب **کریستیان رونالدو** ۱۲۰ میلیون دلار پرداخت کرده است. روزگار مرد گران قیمت "6 میلیون دلاری" سپری شده است. **ماسیمو موراتی** (مدیر باشگاه اینتر میلان) که یکی از اعضای شاخص مافیای نفت اروپا به شمار می‌رود بخش عمده‌ی از وقت خود را به باشگاه فوتبال اختصاص داده است. **برلوسکونی** نخست وزیر ایتالیا (و مدیر اتمیلان) همین طور. کمترین سرمایه‌ی **انیلی** (مدیر باشگاه یونتوس)، کارخانه‌ی فیات است. **آبراموویچ** روس که یکی از بزرگترین سرمایه‌داران حال حاضر غرب محسوب می‌شود، از طریق خرید امتیاز تیم چلسی و منچستر سیتی بخش قابل توجهی از سرمایه‌ی خود را بیمه کرده است. فعالیت شرکت‌های بیمه، اسپانسرها، تبلیغات، پخش تلویزیونی، فروش بلیط، مالیات؛ ترانسفر فوتبالیست‌ها، ساخت و ساز استادیوم‌ها و ایجاد اشتغال هنگام برگزاری تورنمنت‌های مختلف و رونق هتل‌ها و صنعت توریسم و **شرط بندی** در مجموع فوتبال را به صنعتی پر سود تبدیل کرده است که در کنار صنایع نفت و سلاح و مخدر و سینما، حلقه‌ی اصلی تغذیه‌ی سرمایه‌داری جهانی را شکل داده و سیاست‌مداران اقتصادی را وارد میدان آن کرده است. (هنگامی که آ.ث میلان و لیورپول به فینال جام باشگاه های اروپا رسیدند بازار شرط بندی یک به 9 به سود میلان برلوسکونی بود. نیمه‌ی اول بازی میلان با سه گل پیش افتاد و قهرمانی اش به قاطعیتی بی‌تخفیف رسید. در میان دو نیمه شرط بندی یک به هفتاد شد. برلوسکونی سیصد میلیون دلار وارد این تجارت کازینویی کرد و روی برد لیورپولی که سه هیچ بازنده بود و حرفی برای گفتن نداشت؛ شرط بست. و بلافاصله به مربی خود دستور داد که چه کند. نتیجه روشن بود. لیورپول در عرض ده دقیقه به میلان قدرتمند سه گل زد و.... برلوسکونی به جای جایزه‌ی ۷۰ میلیون دلاری فیفا و یک جام نمادین؛ هفتاد برابر آن ۳۰۰ میلیون دلار به جیب زد. من از کودکی ریاضی و حساب و کتاب ام بد بوده است و شاید یکی از دلایل فقر و فلاکت ام همین است اما شما با یک ضرب ساده پیدا کنید سود شرط بندی حضرت برلوسکونی را. این که جناب نخست وزیر فقط با بی "انصافی" به فساد اخلاقی و آمیزش متنوع با فشن‌ها متهم می‌شودناشی از تبلیغات منفی هوادران **گراشی** و **بوردیگا** است. شک نکنید. پای کمونیست‌ها برای بدنامی نخست وزیر در میان است.)

۱۰- **ایالات متحد**. سال ۲۰۰۷ میلادی.

بار دیگر آمریکاییان به فوتبال روی آورده‌اند. و فوتبال را به تریز زیرکانه و حرفه‌ی به پشتوانه‌ی هالیوود آمیخته‌اند. انتقال

جنجالی **دیوید بکام** با رقم حیرت انگیز ۲۵۰ میلیون دلار به تیم گالکسی آمریکا در شرایطی شکل گرفته است که **تام کروز** (مدیر برنامه‌های **بکام**) به نمایندگی تلویزیونی از هالیوود به این بازار چرب پیوسته است. هنوز امضای قرارداد **بکام** خشک نشده است که تیم **آبراموویچ** (جلسی) در یک دیدار دوستانه به مسابقه با گالکسی رفته است. و این مسابقه - که **بکام** فقط پانزده دقیقه در آن بازی کرده و با تک گل جان‌تری به نفع جلسی تمام شده - به شدت از سوی مردم و شبکه‌های تلویزیونی استقبال شده است. بیش از یک و نیم میلیون نفر شهروند آمریکایی برای اولین بار پای تلویزیون می‌نشینند. **پله** با تأکید بر حضور **بکام** در آمریکا گفته است که دست کم در هر مسابقه پانزده هزار نفر بر تعداد تماشاگران حاضر در استادیوم افزوده خواهد شد. تام کروز بسیار خوش‌بین است که زوج **دیوید بکام - ویکتوریا آدامز** (همسر **بکام**) بتوانند در آینده وارد هالیوود شوند. در آمریکا بوکس سنگین وزن حرفه‌ای بعد از **محمدعلی کلی** هرگز نتوانست بازار شرط بندی را گرم کند. حتی با حضور **هالی فیلد و تیسون**. **راگی** (فوتبال آمریکایی) نیز در میان مردم سایر کشورها جای‌گاهی ندارد و نمی‌توان به آینده‌ی آن چندان خوش بین بود. آمریکاییان خوب می‌دانند که مدیران ورزشگاه آرسنال لندن در جریان بلیط فروشی مسابقه‌ی دوستانه‌ی برزیل - پرتغال با احتساب قیمت هر بلیط دو هزار پوند، فقط یکصد و بیست میلیون پوند به جیب زده‌اند. رقمی که درآمدهای ناشی از پخش تلویزیونی، تبلیغات و غیره را در بر نمی‌گیرد.... بی‌تردید جام جهانی ۲۰۱۴ نقش به‌سزایی در شکوفایی اقتصاد برزیل خانم **دیلما روسف** ایفا خواهد کرد.

یک روز پس از پایان جام جهانی آفریقای جنوبی **روسپی جوانی** در ژوهانسبورگ به محاسبه‌ی درآمدی پرداخت که توریست‌های فوتبال دوست به حساب تن او ریخته بودند. ای بدک نبود. پانزده هزار دلار اضافه بر درآمد گذشته بد نبود. او آرزو کرد که جام جهانی هر هفته در آفریقای گرسنه برگزار شود و حساب نکرد که عمر مفید یک "سکس ورکر" حداکثر دو سال است. این که **دولت و هتل داران بخش خصوصی و کل صنایع و خدمات** متعلق به سرمایه‌داران "ملی" و چند ملیتی چه قدر از ره آورد این مسابقات به جیب زده‌اند بر کسی دانسته نیست. **ماندلا** گفت "ن‌هایم کنید؛ حوصله ندارم."

بعد از تحریر یک:

کوتاه این که در چند سال گذشته از همه‌ی ماجراهای اقتصادی سیاسی فوتبال - و حتی شادی‌های اجتماعی آن - برای مردم ایران فقط غصه‌ی شکست‌های پی‌در پی به جا مانده است و رقم‌های چهارصد و هفتصد میلیون تومانی (ده‌ها برابر درآمد تمام عمر یک استاد تمام وقت دانشگاه و ایضاً پژوهش‌گر و نویسنده‌ی حرفه‌ای و البته ده‌ها هزار برابر **دستمزدهای تعویق** افتاده‌ی کارگران نساجی و لوله‌سازی و غیره...) برای چند فوتبال‌بست درجه ۳ بی ارزش. ارقام میلیاردی برای فلاں مربی کوتوله که به اذعان خود می‌تواند جت شخصی بخرد. و البته تعداد زیادی اتوبوس در هم شکسته برای شرکت واحد اتوبوس‌رانی که هنوز اکثر اعضای هیات مدیره‌ی **سندیگایش** را در حبس می‌بینند.....

بعد از تحریر دو:

- چند بیمار به علت فقر مالی در بیابان رها شدند.
 - امیر قلعه‌نویی برای یک فصل هفت هشت ماهه ۹۰۰ میلیون تومان از تراکتور سازی گرفت.
 - رفتگر پیر تهران به خاطر گرسنه‌گی مرد.
 - صاحب اولترا میلیاردی تیم استیل آدین برای یک فصل بیست میلیارد تومان خرج کرد و تیم اش افتاد.
 - و **کارل مارکس** در سال ۱۸۴۴ نوشت:
- حدود قدرت پول ، حدود قدرت من است؛ ویژه گی ها و قدرت های ذاتی من است: ویژه گی ها و قدرت های صاحب آن بنا بر این آن چه که هستم و آن چه که قادر به انجام دادنش هستم ابداً بر اساس فردیت من تعیین نمی شود. زشت هستم اما می توانم برای خود زیباترین زنان را بخرم. بنا بر این زشت نیستم؛ زیرا اثر زشتی ، قدرت بازدارنده ی آن ، با پول خنثا می شود. آدم رذل، دغل، بی همه چیز و سفیه هستم اما پول و طبعاً صاحب آن عزت و احترام دارد. پول مرا از زحمت دغل کاری نجات می دهد بنا بر این فرض بر این است که آدم درست کاری هستم. آدم سفیه هستم اما اگر پول عقل کل همه ی چیزهاست؛ آن وقت چه طور صاحبش سفیه است؟

محمد قراگوزلو

Qhq.mm22@yahoo.com